

## موسیقی از چه می‌زید؟

پژوهشی درمبادی جامعه‌شناسی موسیقی (۷)

### ۳ - فلسفه، ایده‌ئولوژی، و زیبایی‌شناسی

تألیف آلفونس سیلبرمان ترجمه و نگارش محمود خوشنام

#### ● راه برخورد فلسفی با موسیقی :

اینک ، [باتوجه به آنچه گفته آمد] میتوان در عرصه‌ی پژوهش مبادی جامعه‌شناسی موسیقی گام نهاد. ولی آنچه باز یادآوری‌اش ضروری مینماید، این واقعیت است که جامعه‌شناسی موسیقی ، بالنسبه دانش جوانی است، و طبعاً از دانسته‌های حوزه‌های دیگر تحقیقی بهره‌برداری میکند. فروگذاری در اشاره‌ی به اینگونه حوزه‌های تحقیقی ، گمراه‌کننده ، اشتباه‌ساز و خودپسندانه خواهد بود .

فلسفه از زمره‌ی اینگونه حوزه‌ها بشمار میرود - در ارتباط با این بحث البته، فلسفه‌ی عمومی و فلسفه‌ی موسیقی و نه فلسفه‌ی تاریخ - . فلسفه یکی از اشکال انتقادی و ارزش‌گذاری است ، که تا آنجا که با مسائل مهم و اساسی زندگی‌ما ارتباط و برخورد پیدا میکند ، « داوری ارزش‌ها » را بررسی مینماید . بنظر میرسد که تماس فلسفی با مسائل وجودی‌ما، و بالمآل با مسائل مربوط به موسیقی ،

دردنیای امروزین ارزش و استحکام خود را از دست داده است. از همین روی در ادبیات «انگلیسی- امریکائی»، بعنوان مثال، تمایل بر آنست که علت وجودی فلسفه را بعنوان يك نظام مستقل و اختصاصی، توجیه کنند و نه بعنوان کلی گوئی و فلسفه بافی. در زمان «افلاطون» فی المثل، چنین محدودیتی ضروری نمی- نمود، زیرا در آن زمان فیلسوف وظیفه خود میدانست که ناظر و پژوهنده‌ی «زمان» و «وجود» باشد. وظیفه‌ای که امروز «دانشمند» - در مفهوم وسیع کلام - برعهده دارد. بدینگونه است که ما امروز با دانش‌هایی رویاروی هستیم که هر يك جداگانه باصلاحیت تمام به پژوهش کیفیات طبیعی، اوضاع اجتماعی، وجود و ذات موسیقی و وجود انسانی میپردازند. این جریان تحولی سبب محدودیت نقش و وظیفه فیلسوف شده است، که اینک جز آن برعهده ندارد که دستور زبان پژوهش‌های علمی را بررسی نماید. از این راه وی بعنوان تحلیل کننده و منطق ساز اندیشه‌های دیگران تلقی میتواند شد. باین گونه بررسی کیفیات مربوط به فلز، آب، شهرها، پل‌ها و بیماری‌های عصبی و روانی و... از قلمرو وظایف فیلسوف خارج است و تنها برعهده دانشمندانی است که در یکی از زمینه‌های مزبور صاحب نظرند.

وظیفه فیلسوف، در تماس با موسیقی نیز، آنست که رضایت بخش‌ترین شکل بکارگیری دانش‌های ما را جستجو نماید و آشکار سازد که کدام نوع [تیپ] از انواع تجربیات انسانی است که در ما، خوشی، شادی، اطمینان، آزادی و فراغت و بسیاری کیفیات دیگر بوجود می‌آورد. با این کار فیلسوف به نقاد ارزش- گزار مبدل میشود و در این اهتمام می‌ورزد که ارزش‌های انسانی، فی المثل موسیقی را، و تضاد میان ارزش‌ها را تعیین نماید، و این «شناخت»، را بپامیدهد که کدام ارزش‌ها بیشترین خرده‌ها را در بردارند و آن‌ها را متجلی می‌سازند، و کدام ارزش‌ها، بنابراین، «ارزشمندترین» بشمار می‌روند.

در این مفهوم تحقیق شایان توجه «ت. و. آدورنو» بنام «فلسفه موسیقی نو»، یکی از آثار کمیاب زمان ما تلقی میشود. «آدورنو»، تماس و برخورد فلسفی خود را با اثر هنری بر روی همین نقطه نظری که شرحش گذشت، جریان میدهد.

در اینجا پرسشی پیش می‌آید که آیا اصولاً در پژوهش‌های موسیقی، دخالت

---

Th. W. Adorno : Philosophie der neuen Musik, - 1  
Mohr, Tubingen, 1949

تفکرات فلسفی الزامی است ؟ . در این باره نظرات بر دو گونه اند. البته صرف این واقعیت که متفکران بزرگ از مدت ها پیش با موسیقی نیز از راه های فلسفی برخورد یافته اند و در عرصه تفکرات فلسفی خود موسیقی را نیز راه داده اند ، خود میتواند در اینجا بعنوان پاسخی کافی و مساعد تلقی شود. ولی باید بدقت داشت که ما تنها از راه برخورد و تماس فلسفی با موسیقی سخن میگوئیم و نه از موسیقی با جهت گیری فلسفی ، که نخستین نشانه هایش تحت تأثیر «شوپنهاور» متجلی شده است . ما از فیلسوفان معاصر نظیر «برله»<sup>۱</sup> و «مرلو پوتتی»<sup>۲</sup> سخن میگوئیم که در آن اهتمام ورزیده اند که تجربه ما را مستقیماً همانگونه که برایمان پیش آمده است، و بدون پرداختن به «علت» ها ، بعبارت دیگر آزاد از روانشناسی ، جامعه شناسی و تاریخ ، توضیح نمایند. اینگونه محدودیت در مورد «فرد» جاری است ، خواه او در «مکان» و خواه در «زمان» قرار گیرد ، خواه وی موسیقی را بیافریند و خواه تنها به موسیقی گوش بسپارد .

فلسفه باید در اینجا قدرت های تحلیلی خود را آشکار سازد. ولی بمحض آنکه سخن از «راه» پیش آید ، راهی که از «فرد» می آغازد و به «گروه» های کوچک و بزرگ اجتماعی می انجامد ، در نخستین وهله نوبت به «روانشناسی» و «جامعه شناسی» یا هر دو ی آن ها - (در زمان واحد و با همکاری یکدیگر) - میرسد . دست کم باید گفت که هنگامی که در پرداختن به مسائل جامعه شناسی ، از روابط میان «ماده» و «روح» ، «وجدان» و «طبیعت» ، «خرد» و «حساسیت» سخن گفته اید ، نه جامعه شناسی بلکه ، نوعی «جامعه شناسی جعلی» بوجود آمده است که «نوعی تلاش فلسفی را نشان میدهد بخاطر آنکه مطالعات اختصاصی ، عینی و تطبیقی را که جامعه شناسان خود را وقف آن کرده اند - از راه تئوری توجیه کننده ی روح انسانی امتیازی خاص اعطا کنند .»

باین ترتیب تنها موسیقیدان نیست که در برابر مسئله دخالت فلسفه بعنوان راه تماس و برخورد [با واقعیات] قرار دارد .

جامعه شناس نیز - [همانطور که از نقل قول بالا پیداست] - در تردید است. از همین جا است که از احیای فلسفه از راه جامعه شناسی صحبت میشود .

از این روش های دو گانه که بگذریم ، میتوان از طریق دیگر نیز سخن

---

۱ - G. Brelet : le temps musical, P. U . F. Paris 1949  
۲ - M. Merleau -Ponty: Phénoménologie de Perception, Gallimard, Paris 1945

گفت که طی آن کوشش میشود تا زمینه های گوناگون علمی تا آنجا که امکان دارد از یکدیگر جدا باقی بمانند . بر این اساس تماس و برخورد فلسفه با موسیقی در جستجوی جنبه های جدید، مقاصد تازه و فرم های نوین پژوهش و تحقیق، و نیز در راه کشف راه ها و شیوه های بیانی جدید انسان و موسیقی او، در دنیای او، جریان می یابد . فلسفه این فرم ها ، جنبه ها و مقاصد را می بیند ، می شناسد و ارزش گذاری میکند .

### ● راه برخورد ایدئولوژیک با موسیقی :

از نظر ما کم ارزش تر و نامطلوب تر از آنچه گفته آمد ، تماس و برخورد با موسیقی از راه های ایدئولوژیکی است . شناخت ضعف های ایدئولوژی ها بطور کلی و کناره گرفتن از برداشت های ایدئولوژیکی، تنها مربوط به زمان حاضر نیست . مجادله در باب منافع و مضار امکانات برداشت ایدئولوژیکی ، البته همچنان ادامه دارد و در این باره سخن گفتن در واقع جز تکرار مسائل کلی معنائی نمیتواند داشته باشد . برای ماعتنی اساسی در رد بکارگیری مفاهیم ایدئولوژیکی در راه تماس و نزدیکی با اثر هنری وجود دارد . در اینجا تکیه گاه ما مطالعه ای است که «برونر»<sup>۱</sup> با انجامش رسانیده است .

تا آنجا که به موسیقی ارتباط می یابد، ما بر هر گونه «تماس» ، که بسادگی با واقعیت های گسترش یافته و ثابت ایدئولوژیکی نظیر «فتودالیسم» ، «بورژوازی» و غیره، اختلاط پیدا میکند ، سر مخالفت داریم . اینگونه تماس ها در پی آنند که از طریق مفاهیم ایدئولوژیکی ، به نتیجه ای «عملی» دست پیدا نمایند . هنگامیکه کار بدینگونه انجام شود ، نتیجه ای قطعی حاصله درست همان چیزی است که قبلاً بعنوان فرض مسئله قرارداد شده است . زیرا که این گونه واقعیت های کلی و مبهم ، پیشاپیش بشکلی ایدئولوژیکی تهیه و آماده شده است .<sup>۲</sup> مطالعاتی از این دست، در ادبیات موسیقی غالباً بر عهده گرفته شده است بی آنکه به مسائلی اشاره رود که خود را در پس ایدئولوژی های سیاسی، و دوره ای پنهان کرده اند . از این راه شناختها و واقعیت های مثبت اصالت خود را از دست میدهند .

---

۱ - O . Brunner : Das Zeitalter der Ideologien , Anfang und Ende , in: Die Neue Rundschau, Fischer, Frankfurt 1954, jg . 65 , Heft 1 .

۲ - ibid , ss . 138/139

از نظر ایدئولوژی، و نیز از نظر تماس بی‌ارزش با موسیقی، در اینجا باید از مجادلاتی سخن راند که در سال‌های اخیر در باب آثار تکنیکی گونه‌گون بجریان افتاده است. رهبری مجادلات مزبور بر عهده فرانسویان و مخصوص آهنگسازان فرانسوی است که از یکسوتحت رهبری «لاپوویتس» و از سوی دیگر زیر تأثیر «پی‌یر بولز» قرار دارند. اینان میکوشند تا از طریق مباحثات مهاجمانه ایدئولوژیکی تکنیک مطلق را جای اثر هنری بنشانند. در اینگونه یا هر گونه‌ی دیگر از بررسی‌های ایدئولوژیکی، ایدئولوژی بعنوان یک نظام تفکری سازمان یافته مورد بهره‌گیری قرار میگیرد، و بر این اساس یکرشته واکنش‌های نازل و سطحی و شعارهای بی‌پایه بدست می‌آید که در اشکال کلیشه‌ای و افسانه‌ای چهره واقعی موسیقی و زیست آن را پنهان مینمایند و در آخر از خود موسیقی، نوعی ایدئولوژی میسازند، «کارل یاسپرس»، [فیلسوف و متفکر آلمانی که چند ماهی پیش چشم از جهان بست]. جمله‌ای معرف دارد که ماکاملاً بر آن صحنه می‌گذاریم: «طرز تفکری را ایدئولوژی نامیدن، یعنی آن را بعنوان غیر واقع و غیر حقیقی، سرزنش کردن و از این راه بدان حمله بردن». موافقت ما با این بیان تا آنجاست که به راه تماس و برخورد با موسیقی و اثر هنری ارتباط پیدا میکنند، تا آنجا که در هر حال به تشکیل گروه‌های انسانی و اثبات آن از طریق دلائل عینی مجاب‌کننده، مربوط میشود. واقعاً نمیتوان دانست که آیا «یک فرد وابسته به گروه میتواند از راه ایدئولوژی، حداقل «وابستگی» و «اتکاء» خود را احساس نماید؟» گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تا کجا اینگونه «احساس» ارزش جامعه‌شناسی آنه میتواند داشت، نکته‌ای است که کمی دیرتر بدان خواهیم پرداخت.

[ادامه دارد]

## یادآوری!

گویا نیازی بدان نباشد که گفته آید که ترجمه یک کتاب الزاماً دلیلی بر موافقت مترجم با نظرات نویسنده آن کتاب نیست. با وجود این بدلائلی این یادآوری ضرور افتاد.

«سیلبرمان»، [یا بروایتی زیلبرمان] رادررده بندی‌های نظری، میتواند تا حدودی وسیع در زمره «فونکسیونالیست»ها بشمار

آورد. «فونکسیونالیسم» که بخصوص در جامعه شناسی امریکائی شکوفان و پروریده شده است، هواداران جدی تری دارد، و این حقیقتی است که برخی از نتایج حاصله از این روش تفکری، - ولی ناخودآگاه - به نوعی «ارتجاع» می انجامد. از سوی دیگر ولی روش های تجربی فونکسیونالیست ها راه های گسترده جدیدی را بروی پژوهش های علمی واقعیات اجتماعی گشوده است. بهر تقدیر، مترجم کتاب «موسیقی از چه می زید»، با تمامی نظرات مطروحه در کتاب سر موافقت ندارد. تنها هدف وی از پرداختن به ترجمه کتاب، آشنا ساختن جامعه موسیقی ایران با یکی از روش های گسترش یافته ی تحلیلی و جامعه شناسی آن موسیقی در زمان ما است. کاری که شاید برای نخستین بار در ایران انجام می یابد. بخصوص که بررسی های سیلبرمان، صرف نظر از پایه های نظری و فلسفی، یکی از «سیستماتیک» ترین مطالعات انجام یافته در اروپا - و در این زمینه - است.

[خواننده علاقمند را برای دریافتن «فونکسیونالیسم» به مقاله جامع و جالب «احمد اشرف» با همین عنوان رجوع میدهم، که در نخستین شماره «نامه علوم اجتماعی» از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (منتشره در پائیز ۱۳۴۷) مندرج افتاده است.]

م-خ

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی